بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1307

این مساله عرض شد که اگر وصی با وراث توافقی ندارند در عمل به وصیت رضایت وراث شرط نیست.در عمل به وصیت باید طبق خواسته ی موصی عمل کند.این وظیفه ی شرعی اوست.واجب است عمل کند و بر وراث حرامه که ممانعت کنند.اگر وراث مانع بشوند و ثلث مال را تحویل وصی ندهند خب اینها غاصبند.غصب حق میت کرده اند و گناهکارند و کار حرام مرتکب شده اند و وظیفه دارند که ثلث اموال میت را که وصیت کرده تحویل وصی بدهند و وصی وظیفه اش این است که بگیرد از آنها که اگر مقدورش است که خب باید بگیرد و یک وقت مقدورش نیست خب دیگر مسئول نیست.وقتی توانایی ندارد که ثلث را از وراث بگیرد و عمل کند دیگر مسئول نیست پیش خدا.ولی اگر چنانچه توانایی دارد مسامحه کاری کند و نگیرد خب این مسئول است.وراث هم مسئولند که اگر تحویل وصی ندهند حال اگر بعضی از وراث موافق اند می دهند بعضی نمی دهند به اون مقداری که هست باید بگیرد اون مقداری که موافق ند باید بگیرند دیگر نسبت به سهم آنها از ثلث باید گرفته بشود.مثلا شما فرض بفرمائید که تمام اموال 900 تومانه.تمام اموال خب ثلث این مال می شود 300 تومان،300 تومان ثلث مال میت است.حالا این وراث هم مثلا 3 نفر هستند 3 برادرند حالا یه تقسیمی توو خودشان کرده اند.این 900 تومان نفری 300 تومان برده اند.خب هر کدامشان 100 تومان از بابت ثلث توو سهم آن است دیگر.خب این 3 نفر هر کدام 100 تومان تووی سهمش ثلث است.خب هر کدام داده اند می دهند و عمل می کنند دیگر خب اونی که نمی دهد خب نمی دهد.او مسئول است و کار حرام می کند و وصی هم که نمی تواند ازش بگیرد مسئول نیست پس وراث همه وظیفه دارند که نسبت به سهم خودشان ثلث مال میت هرچه هست بدهند اگر نداده اند گناه کرده اند غاصب هستند تصرف در مال میت کرده اند.غصبا و کار حرامی ست و هر کدام که تحویل داده اند به وصی خب همون مقدار عمل می کنند.اون مقدار که تحویل نداده اند و مقدورش هم نیست که از آنها بگیرد خب دیگر او مسئول نیست و اگر جوریست مثلا توو اموال وراث مشاعا هست ثلث در اموال میت مشاعا هست هم وارث سهیم است هم میت دیگر.خب اینجا وظیفه دارد به حاکم شرع رجوع کند.چون ممتنع هستند آنها و تووی همین اموال هم،هم وراث سهم دارند هم میت و این بخواهد از آن مال بگیرد چون حق وارث هم هست دیگر وظیفه دارد که به حاکم شرع مراجعه کند چون حاکم شرع ولی ممتنع است و به اون ممتنع را که وارث است احضار می کند او را اجبار می کند به اینکه تحویل بدهد دیگر و اگر چنانچه اوهم نکرد خود حاکم این کار را می کند مثلا اون مال را می فروشد اگر اون امتناع کرد می فروشد تحویل می دهد به وصی دیگر و یک کسی می گفت که حالا من به وراث اعتمادی ندارم که عمل کنند ولذا خودم در حیات خودم این قسمت اموالی که شاید از ثلث هم بیشتر است میدهم به یک کسی در اختیار او بگذارم که او بعد از من عمل کند.خب این تنها به اختیار اون شخص امین گذاشتن که کافی نیست.برای اینکه باز در ملک این مورث است و وراث در آن سهم دارد اگر تحویل هم بدهد به شخص معتمدی به شخص امینی وقتی که مُرد در همان اموال وارث سهم دارد اگر بخواهد یک کاری کند که اون وارث سهم نداشته باشد و همش مال خودش باشد باید این تمامی را صلح کند به آن شخص امین مصالحه کند به او یعنی تملیک کند به او.تملیک کند مال او بشود منتهی صلح مشروط صلح می کند که این مثلا هر چه هست این اموالم را تملیک کرده ام به شما به این شرط که تا زنده ام حق فسخ داشته باشم اگر خواستم برگردانم تا زنده ام حق دارم برگردانم تصرف کنم و اگر مُردم شما بعد از مرگ من معادل این مالی که به شما تملیک کرده ام معادل این از مال خودتان برای من صرف کنید.خب این درسته و اون شخص امین هم طبق به این شرط عمل می کند چون امین است دیگر.فرض می کنیم این امین است طبق این شرط عمل می کند یعنی تا این آدم زنده است حق فسخ دارد می تواند برگرداند به خودش دیگر اشکالی ندارد وقتی هم که مُرده باشد به معادل همین مالی که به او داده است او از مال خودش برای میت صرف می کند که دیگر در اینجا وارث سهمی ندارد برای اینکه در زمان حیات خودش هر چه بوده تملیک کرده به شخص امین دیگر.اون مال اون شده منتهی شرط کرده تا زنده ام حق فسخ دارم به خودم برگردانم تصرفات داشته باشم و اگر مُردم معادل این مالی که به شما تملیک کرده ام از مال خودتان برای من صرف کنید این عیبی ندارد به این کیفیت درست می شود که دیگر وارث هم هیچگونه سهمی در اون اموال نخواهد داشت برای اینکه منتقل شده به او دیگر در حیات خودش.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ

قبلا راجع به این مطلب بود که دیشب عرض شد که مَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ که خداوند در همه ی عبادات و مناسک حج هم یکی از همان هاست دیگر مامور می کند که بنده باید تعظیم کند حرمتهای خدا را.متعبد باشد با همان توضیحی که دیشب عرض شد تعبد داشته باشد و مخلص باشد.حنیف باشد که این آیه هم دنباله ی همان مطلب است.حنفاء حنیف باشند.حنیف آن آدمی است که از انحراف و کج روی به صراط مستقیم تمایل پیدا می کند.این حنیف است.از کج روی به استقامت و صراط مستقیم میل می کند.باید حنیف باشند.حنفاء جمع حنیفه.یعنی واقعا میل به صراط مستقیم داشته باشند از کج روی بپرهیزند رو به خدا بیاورند.غیر مشرکین،مشرک هم نباشند. وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ یک تشبیهی شده در اینجا اون مسئله ی مهم در قرآن کریم همینه که اخلاص در توحید لازمه.موحد مخلص باشد انسان و نهی شرک خیلی روش تکیه کرده که اساس دعوت انبیاء همینه.شرک نباشد و توحید خالص باشد.اخلاص در توحید و نهی شرک تا این نباشد نمی شود به لقاء نمی رسد. فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا تا مسئله ی شرک نفی نشود ممکن نیست کسی به اون هدف که لقاء الله هست برسد باید توحید خالص باشد.شرک آفتی است که می خورد به روح انسان و اعمال انسان هبط می کند.حتی به رسول اکرم خطاب شده لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ تو هم با همه ی این عظمت مقامی که در پیش ما داری که احب خلقی در پیش ما اگر تو هم بر فرض محال شرک در تو راه پیدا کند تمام اعمالت هبطه و نفی شرک اساس دعوت انبیاء ؟ع؟ است اخلاص در توحید دیگر.مکرر در قرآن می آید در همین آیات می بینیم که بله. وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ أَسْلِمُوا لَه یک خدا دارید شما معبود واحد دارید مُتاع واحد معبود واحد مشرع واحد.باید در مقابل او تسلیم باشید وَ بَشّرِ المُخبِتِين مُخبت همان متواضع هستند دیگر.کسانی که خاضع ند در مقابل خدا.پس این مسئله ی اخلاص در توحید نفی شرک مطلب اساسی ست و اهم مسائل در قرآن کریم تشبیه هم عجیبه در این تشبیه  وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ این تشبیه شده به آدمی که از آسمان سقوط کند به زمین هم نیفتاده.در بین زمین و آسمان مرغ های مردار خار لاشخور حمله کنند به او و تکه تکه اش کنند.این چه می شود؟از آسمان سقوط کرده به زمین هم نیفتاده بین زمین و آسمان این مرغ های لاشخور آمدند و حمله بهش کردند و تکه تکه اش کردند.این چه حالی دارد؟انسان مشرک به همین کیفیته.انسان مشرک از خدا جدا شده این توحید ندارد کسی که از آسمان سقوط کرده از خدا جدا شده از این طرف به دنیا هم نرسیده چون هیچ دنیا داری به دنیای مطلوبش نمی رسه.همه ناکام میمیرند تمام سلاطین عالم ناکام مرده اند هیچ سلطانی به اونی که می خواسته نرسیده چون همه می خواستند همیشه باشند دیگر و هیچ نیست.هر فرعونی هر شدادی هر نمرودی که آمده میخواست همیشه باشد و نشد دیگر و همه ناکام مردند ولذا هیچ ممکن نیست کسی از خدا جدا بشود به او دنیای مطلوبش برسد.این ممکن نیست این مانع همین می شود از آسمان سقوط کرده به زمین هم نرسیده بین زمین و آسمان گرفتار این مرغ های لاشخورها شده و تکه تکه اش کرده.مرغ های لاشخور همان تمایلات نفسانی شهوات نفسانی هوس ها انسانها از خدا جدا شده از خدا بریده و به هدف دنیوش هم نرسیده.آنچه می خواهد بین زمین و آسمانه هی هوس ها حمله می کنند این به این طرف می کشد اون به اون طرف می کشد.زن یک طرف می کشد اولاد یک طرف می کشد.طلبکار بدهکار همینجور دیگر.یک عمر می خواهد با همین ها این سمت کشیده می شود اون سمت کشیده می شود.این هوس ها تمایلات نفسانی مانند مرغ های لاشخور تکه تکه اش می کنند وقتی از دنیا می رود هیچی پوچ دست خالی حالا تنها بدن هم نیست که بگوییم حالا اون بدن پوسید دیگر اگر این بود که عیبی ندارد يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ  اون روز خواهد گفت ای کاش وقتی که دنیای من از دستم رفت دیگر خود من نبودم.دیگر از بین رفته بودم. وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ای کاش خاک بودم دیگر من زنده نمیشدم بعد از همه ی اون از بین رفتنی ها که داشتم ای کاش خودم دیگر نبودم.این طور نیست ولذا انسان مشرک بدبخت ترین موجودات است دیگر.از خدا که جدا شده بریده بدنیای خودش هم نرسیده.  وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ مانند اون آدمی ست که از آسمان سقوط کرده. فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ این لاشخورها مرغ ها مردار خوارها از هر طرف حمله کرده اند و او را تکه تکه اش می کنند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ یا اگرم از چنگال اون مرغ ها هم نجات پیدا کرد باد تندی بوزد و او را در یک نقطه ی دوری بیفکند.باز همین می شود.مرگ هم مانند باد تندی ست می وزد عاقبت این انسان به یک نقطه ی دوری که قعر جهنم و هلاک ابدی آدم جا بگیره.پس انسان مشرک این است و این تشبیه بسیار گویا و رسایی است برای موجود از خدا بریده ی خدا و نرسیده به دنیای مطلوبش هم نظیر این تشبیه را داریم.در صحیفه ی مبارکه ی سجادیه از امام سجاد ؟ع؟ که می فرمایند: هَذا مَقَامُ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الذُّنُوبِ ، وَقَادَتْهُ أَزِمَّةُ الْخَطَايَا خدایا من در یک موقفی قرار گرفته ام انسان گنهکاره دیگه.در یک موقفی قرار گرفه ام که دست به دست دارد گناهان را می چرخاند.از دامن این گناه به دامن اون گناه.از دامن اون گناه به دامن این گناه.علی الدوام مثل یک توپ بازی این توپ زیر پای بازیگرها این لگد می زند به سمت او،او لگد می زند به سمن این.علی الدوام این توپ زیر پای بازیگران پرتاب می شود.منم چنین شدم.منم مانند یک توپی شده ام زیر پای این هوس ها تمایلات هی ازینجا پرتاب می شوم به اون طرف پرتاب می شوم. هَذا مَقَامُ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الذُّنُوبِ دست به دست گناهان می چرخم.  وَقَادَتْهُ أَزِمَّةُ الْخَطَايَا زمام من به دست این خطیئات این گناهان افتاده.دارن میکشن از این طرف به اون طرف.یک عمر باید دنبال خطیئات مانند یک حیوانی که زبان بسته بی خبر از سرنوشت شومش زمامش افتاده به دست هوس بازها.این طرف می کشد اون طرف می کشد این هم یک تشبیهی ست که از امام سجاد ؟ع؟ با این اسارت آزاد هم خودش را می پندارد.در این حال که اسیر دست شهواته می گوید آزاد هم هستم.آزاد از چی؟از قید و بند دین لابد دیگر.اگر دین قید و بندی دارد آزادم غافل ازینکه نه قید بندی بدتر به گردنش افتاده.شهوات اسیرش کرده اند عَبدُ الشَّهوَةِ أذَلُّ مِن عَبدِ الرِّقِّ بله اون بنده ای که برده ی کسی بوده اون اندازه ذلیل نیست. این آدمی که برده ی شهوتش است عَبدُ الشَّهوَةِ أذَلُّ مِن عَبدِ الرِّقِّ از اون بنده ی زر خرید هم ذلیل تر همینه.به هر حال این بیماری شرک یک بیماری مزمنی ست در وجود همه ی ما هم هست خیال نکنیم ما همه موحد و خالصیم.بله حتما به آسمان صعود کرده ایم و آنجا زندگی می کنیم در آسمان نه بیماری شرک یک بیماری مزمنی ست ریشه دار هم هست در وجود ما ریشه پیدا کرده چون اساش حب دنیاست.حب دنیا شرک آور است دیگر.حب دنیا از این اول بچگی در ما وجود دارد ریشه دارد.محبت داریم به دنیا ولذا مثل بچه ای دنبالش هستیم.مادر میاد خوشحال می شود بچه می رود گریه می کند خب ما هم چنین هستیم.دنیا ما را رو بیاورد خوشحال میشیم پشت کند غمگین هستیم غصه می خوریم.گاه فریاد می کنیم خاک بر سر من شد مثلا. فلان آدم پولدار از من رنجیده شده دیگر.سلام ما را جواب نمی دهد مثلا اون آدم زور دار دیگر به تلفن ما جواب نمی دهد خب.بدبختی ست بله این آدم خب این شرک نیست.شرک خفی ست ولذا بیماری شرک مزمن است و اساش هم حب دنیاست ولذا مولای ما علیه الصلاة و السلام که از همه بهتر دنیا را شناخته است او فرمود که: کَذلِکَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْیَا فِی عَیْنِهِ، وَ کَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى اللّهِ تَعَالَى، فَانْقَطَعَ إِلَیْهَا، وَ صَارَ عَبْداً لَهَا. مطلب همینه کذلک مطلب همینه هر که دنیا در نظرش بزرگ جلوه کند و موقعیت دنیا در جانش بنشیند این آدم دنیا را بر خدا ترجیه می دهد از خدا می بُرد به دنیا می پیونددو بنده ی دنیا می شود صَارَ عَبْداً لَهَا خب وقتی بنده ی خدا شد خب دیگر.خاضع و خاشع در مقابل دنیا و دنیا داران خواهد بود وعجیب اینکه این روایت هم فرمود که رسول خدا ؟صل؟ می فرمود:نگرانم بعد از خودم إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِي خیلی که می ترسم راجع به مطلبی نگرانم از همه بیشتر هَذِهِ الْمَكَاسِبُ الْحَرَامُ این کسب های حرام من نگرانم که بعد از من امت من مبتلا به کسب حرام خواهند شد وَ الشَّهْوَةُ الْخَفِيَّةُ خب این شهوت خفیه خیلی توجیحاتی می کنند که مراد چیه؟که رسول خدا فرموده:که من می ترسم بعد از من امت من گرفتار بشوند به کسب و کار حرام و شهوت خفی،مخفی حالا بعضی توجیح کرده اند ظاهرا خب بد هم نباشد که فرموده اند: الاعمال الحسنة التی یوتی بها لارضاء الشهوات الحیوانیه اون کسانی که اعمال خوب انجام می دهند اعمال دینی اما انگیزه شان در اعمال دینی رسیدن به همان منافع مادی و جلب توجه مردم است.اعمال خوب انجام می دهد،نماز می خواند، روزه می گیرد،انفاقاتی دارد اما انگیزه اش جلب توجه مردم است می خواهد شهوات حیوانی خودش تامین بشود و توجه مردم جلب بشود کاکثر الاعمال الدینیه التی یأتی بها ابناء زماننا مردم زمان ما را اون بزرگی که توجیه کرده حالا کی بوده را یادم نیست در چه زمانی بوده اون زمان خودش گفته زمان ما مردم گرفتار چنین هستند.اعمال دینی انجام می دهند لاجل الاغراض النفسانیه بخاطر رسیدن به اون غرض های نفسانی که دارند حضور الجماعات لاجل المعروفیة بالتقدس عند الناس بله توو مسجد ها جماعت ها شرکت کنند بخاطر اینکه مردم آنها را مقدس بدانند متدین دین بدانند در زندگی شان به آنها احترام کنند مثلا برایشان عظمت قائل بشوند اونها را امین اموالشان بدانند به این جهت شرکت می کنند در مجالس دینی برای اینکه به تقدس شناخته بشوند که بناء المساجد و القناطر والانفاقات و اطعامات و ترتّب مجالس العزا انفاقات دارند اطعامات دارن تشکیل مجالس عزا دارند مسجدها می سازند حسینیه ها می سازند لاجل ذکر الاسم و سیط بین الناس برای اینکه آوازه شان در میان مردم بپیچد که اینقدر مردم خیری هستند دست و دلبازند مثلا انقدر صرف می کنند انقدر موسسات خیریه درست می کنند می خواهند مردم بگویند این به حساب خدا گذاشته نمی شود اینها توحید نیست این اخلاص نیست این تعبد نیست بلکه این یک شرک خفی است.یعنی اونکه انگیزه اش خدا نیست دیگر.این شهوت خفیه اینجور تعبیر شده بله وکَالعصود الی المنابر واقعا هم داخل کردن دیگر.همونجا منبر هم می روند باز هم برای اینکه الفاظی خیلی بدیع و نو ظهور بیاورند و شعر بجا بخواند و مثلابله مصیبت به جا بخواند و بجا بگریاند به جا بخنداند مجلس خوب بگیرد خلاصه و این هم به همین کیفیت است.اغراض نفسانی،اغراض نفسانی حتی در محراب دخالت می کند حتی در منبر دخالت می کند ک/االعصود الی المنابر و ایراد الامعتر بالفاظ البدیعة المدیحه لحب المال و الشتهار،هذه کُل و شهوة الخفیه تو این شهوت خفیه است دیگر این شهوات پنهانی ست همه ی مردم نمی فهمند خب شرب و خمر را همه می فهمند این خب بد است دیگر همه می دانند بی عفتی را همه می دانند دزدی را همه می دانند اما منبر همه نمی دانند که حالا انگیزه اش چی هست مثلا؟چه شهوتی در زیر این سرپوش هست اون را نمی دانیم.این شهوت خفیه است.مردمی که کارهای خیر می کنند مساجد و حسینیه ها و تکایا و موسسات خیریه و همه ی اینها دیگر.مردم چه می دانند مثل قصه ی اون بهلول نباشد که حالا نوشته اند که مردم جمع شدند مسجد ساختند و بعد می خواستند یک کتیبه ای بالای مسجد بنویسند مال کی هست؟بعد شبانه بهلول خودش اسم خودش را نوشت بالای اون مسجد فردا آمدند دیدند نوشته مسجد بهلول.گرفتند به باد کتک گفتند ما خرج کردیم ما پول دادیم به اسم تو تمام شده باشد؟گفت تو اگر برای خدا خرج می کنی خدا می داند که.خدا اشتباه نمیشه مردم اشتباه می کنند.اگر برای مردم ساخته ای اشتباه می کنند به نام من.پس وای به حال شما.گفت حالا برای مردم ساخته ای از خدا طلبکاری؟برای خدا ساخته ای که خدا می فهمد مال من نیست دیگر.دیگر چرا مرا میزنی؟چون اسم من بالای مسجد هست؟حالا اینجور نباشد.که اگر هم اینقدر اسم من به کار نیامد داد و فریاد و قیل و قال که اسم من چرا نیامده خب پول که مال من بوده زحمت مال من بوده چرا به اسم دیگری تمام شده؟خب اینها شهوت خفیه نیست؟شهوت خفیه است و اخلاصش هم کار مشکلی است.آدم تطهیر کند خودش را یک بیماری مزمنی که از بچگی در وجود آدم ریشه دوانده به این سادگی اطباء قادر بر معالجه نیستند.بیماری مزمن ریشه دار حالا یک چنین بیماری در اکثر ما مردم هست و ما باید بکوشیم که تطهیر بشویم دیگر.تطهیر بعد تنویر تا طهارت نباشد که نمی شود.دیواری که سیاه است بخواهی رنگ آمیزی نقاشی کنی اینکه نمی شود.باید دیوار اول سفید باشد بعد نقاشی کنی دیگه.دیوار آلوده و دود گرفته سیاه هی نقاشی کنی بدرد نمی خورد.این فقط تضییع مال خواهد بود.تضییع عمر خواهد بود.اول دیوار سفید کردن بعد نقاشی کردن اینکه خیلی رنج دارد.ریاضت دارد.ما سبک گرفته ایم مطلب را به این سستی که ما داریم حرکت می کنیم نمیتوانیم خود را تطهیر کنیم و بعد تنویر کنیم و بعد هم توحید مخلصانه ای داشته باشیم و بیماری شرک را از جان خودمان بیرون کرده باشیم این خیلی رنج می خواهد و زحمت می خواهد.ما هم ناظرین جهانیم ما با این زحمت ها و ریاضت ها خیلی انس هم نداریم ولذا مولای ما فرمود: فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ رسول خدا مگر اسوه ی شما نیست؟مگر قرآن نفرموده: لَقَد كانَ لَكُم في رَسولِ اللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ امیر ؟ع؟ مگر اسوه ی شما نیست؟[فَتَأسَّ بِنَبیک الأَطْیبِ الاطهَرِ صلی الله علیه و آله فاِنَّ فِیه اُسوَهً لِمَن تَأَسِّی وَ عَزاءً لِمَن تَقَزِّی وَ اَحَبُّ العِبادِ اِلی اللهِ المتأَسِّی بِنَبیهِ](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3872/8029/105488/%D8%A7%D9%84%DA%AF%D9%88-%D9%88-%D8%A7%D8%B3%D9%88%D9%87-%D8%A8%D9%88%D8%AF%D9%86-%D8%B1%D8%B3%D9%88%D9%84-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D8%B5%D9%84%DB%8C-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D9%88-%D8%A2%D9%84%D9%87-%D8%AF%D8%B1-%DA%AF%D9%81%D8%AA%D8%A7%D8%B1-%D8%A7%D9%85%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%A4%D9%85%D9%86%DB%8C%D9%86-%D8%B9%D9%84%DB%8C(%D8%B9)#TextH373454I626) محبوبترین کس پیش خدا اون کسی است که دنبال پیغمبرش باشد لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا این هم تهدید خیلی تکان دهنده ایست لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقاً لِلَّهِ  اگر درما نبود مگر همین یک عیب همین قدر بس بود که ما را از راه خدا جدا کرده باشد اون عیب چی هست؟اون عیب همین است که دوس داریم آن چرا که خدا دشمن دارد و بزرگ می شماریم آنچه را که خدا کوچکش شمرده خدا دنیا را کوچک شمرده ما خیلی بزرگش می دانیم.برای دنیا رسیدن داد و قال داریم.به هم پریدن داریم.شکم پاره کردن ها داریم.این معلومه که حب دنیا در دل ما هست.خدا کوچکش کرده آنرا و ما بزرگش کردیم.خدا و رسول دشمن دارند آن دنیایی که انسان را از خدا جدا کند و ما دوستش داریم.اگر نبود مگر همین یک عیب در ما حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقاً لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ یک نمونه ای علی ؟ع؟ نقل می کند آن که خودش ازهد (26:22) مردم است در دنیا،او دارد زهد پیغمبر را تعریف می کند.اون کسی که خودش ازهد ناس است دیگر از اون زاهد تر در عالم کسی نیست در عین حال زهد پیغمبر برایش خیلی بزرگ آمده.او می گوید رسول خدا یک پرده ای مقابل درب اتاقش بود یک پرده ای بود يَكُونُ فِيهِ تَصَاوِيرُ خب مُسلم تصاویر مثلا یک عکس گلی درختی چیزی روی آن پرده بوده دیگر یک پرده ای وگرنه عکس زن لخت که نبوده که.انسان آدم حیوانی نبوده که.بله یک پرده ای بوده که عکس گلی شاخه ی درختی آنجا بوده رسول خدا به یکی از زن هایش که در اتاق او بود فرمود: غَيِّبِيهِ عَنِّي این پرده را از مقابل چشم من بردار زیرا فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ اَلدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا هر وقت چشمم به این پرده ی عکس دار می افتد به یاد دنیا می افتم همین مقدار قلبم یک مقداری به دنیا توجه پیدا می کند.این برام نقص است.همین مقدار ضرر دارد وقتی به این پرده نگاه می کنم ذَكَرتُ الدنيا و زَخَارِفَها و أحَبَّ أن تَغِيبَ زينتُها  او خواست که این زینت دنیا از مقابل چشمش کنار برود چرا؟  لكي لا يَتّخِذَ منها رِياشاً نکند کم کم هی اضافه بشود خب پرده که آمد قهرا باید یک فرش هم مناسب پرده باشد.فرش آمد مبل هم باید دنبالش باشد دیگر.مبل که آمد ماشین مرکب حسابی باید دنبالش باشد.همین جور دیگر می کشد انسان را رسول خدا می خواست از اول پرده مقابلش نباشد که کم کم به جای دیگر سرایت نکند.حالا که او اینجور نبود حتما او که زاهد است درجه ی اول است در عین حال یک درسی ست برای ما.یعنی مراقب باشید تجمل دنیا توو زندگی شما راه پیدا کند شما را گرفتارتان می کند.می کشد وسط دریا غرقتان می کند.کنار زد پرده را ؟  لكي لا يَتّخِذَ منها رِياشاً تا زینت های دیگر دنبال هم به سراغش نیایند که او را سرگرمش کنند كَذلكَ مَن أبغَضَ شَيئاً أبغَضَ أن يَنظُرَ إلَيهِ بله هر که هر چه دوست ندارد،دوست ندارد به آن نگاه کند.دوست ندارد اسمش به میان بیاد.هر که از کسی بدش می آید از اسمش هم بدش می آید.از چهره اش بدش میاد.یعنی رسول خدا انقدر از تجمل که آدمی را بکشد غرقش کند این دوستش نداشته دشمنش داشته فقر اختیاری ما نمی گوییم فقر چیز خوبی است.نه فقر اختیاری خوب است فقر اختیاری را آدم بخواهد نداشته باشد یکی تمام همّش داشتن است.راغب به دنیا ندارد.این که کمالی نیست.این فقر کمال نیست.اون کسی که می خواهد داشته باشد و ندارد همش به فکر دنیاست توو خوابم خواب پول می بیند مثلا از بس که عشق پول دارد گیرش نمیاد.این فقر که کمال نیست بدبختی است این ذلته.اون فقری کمال است لْفَقْرُ فَخْرِی که نمی خواهم داشته باشم نه اینکه نمی توانم.نه می توانم به دست بیاورم ولی خودم دورش می کنم.به دست می آورم از خود جدا می کنم.این فقر کماله.این شرفه.زهد همین است. لیْسَ الزّاهدُ مَنْ لا یَمْلکُ شیْئاً  زاهد آن نیست که مالک چیزی نباشد مَنْ لا یمْلِکُهُ شیْءٌ زاهد آن است که مملوک چیزی نباشد نه مالک چیزی نباشد.آن کسی که خانه مالک اوست او مالک خانه نیست.خانه مالک اوست.ماشین مالک اوست.پول مالک اوست.خب این که خودش مملوک است.زاهد آن است که مالک چیزی است نه اینکه مالک چیزی نباشد.مملوک چیزی نباشد فقر اختیاری.امام رضا می فرمود که: لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَیتُ الطَّرِیقَ إِلَی مُصَفَّی هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ من اگر بخواهم خوب می توانم راهم برایم باز است.خوب می توانم نان سفید گندم بخورم می توانم عسل مصفی بخورم می توانم لباسهای زرو برق بپوشم.می توانم نه اینکه عاجز هستم قادر بر این کارم لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَیتُ الطَّرِیقَ اما هَیهَاتَ أَنْ یغْلِبَنِی هَوَای وَ یقُودَنِی جَشَعِی إِلَی تَخَیرِ الْأَطْعِمَةِ من کجا و این گونه تمایل به دنیا کجا؟این فقر اختیاریه.این فقر کماله.در عین حال که قادر است و فعال است به دست می آورد جمع می کند اما از خود دور می کند نمی خواد داشته باشد.نمی خواهد داشته باشد غیر اینه که می خواهد ولی ندارد.یکی می خواهد داشته باشد و قادر بر این کار نیست پس این فقری که می گویید که تعصی کنید به نبی اکرم شما تجمل را در زندگیتان خیلی راه ندهید.کم کم هی بیمار می شید به بیمار پرستی و تجلل است شما را گمراهتان می کند به دریای عمیق می کشاند.این جمله ای از امام مجتبی ؟ع؟ که امشب شب شهادت اون حضرت بنا بر نقلی هست که می فرمود: النّاسُ فِي دارِ سَهْوٍ وَ غَفْلَةٍ فعلا مردم در یک عالمی زندگی می کنند که سهو و غفلت گرفته اینها را.مشغولشان کرده.یادشان رفته مرگی دارند برزخی دارند محشری دارند فراموششان شده يَعْمَلُونَ وَلا يَعْلَمُونَ کار می کنند ولی نمی فهمند نتیجه ی این کار به کجا خواهد رسید چه بسا عبادتها که ما نمی کنیم،عبادت می کنیم و نمی فهمیم که عبادت اثرش چه خواهد بود.معصیت می کنیم و نمی فهمیم چه اثر شومی خواهد داشت يَعْمَلُونَ وَلا يَعْلَمُونَ فَاِذا صارُوا إلى الآخِرَةِ صارُوا اِلى دارِ يَقينٍ يَعْلَمُونَ وَ لا يَعْمَلُونَ به همین زودی می رسند به یک دنیایی که آنجا دیگر جهل نیست آنجا یقین است.آنجا خواهند فهمید ولی دیگر فرصت عمل ندارند يَعْلَمُونَ وَ لا يَعْمَلُونَ عالم می شوند ولی دیگر مجال عمل ندارند.الان مجال عمل دارند ولی نمی خواهند عالم بشوند.نمی خواهند بفهمند که این کار به کجا منتهی می شود این عمل زشت و این عمل خوب نتیجه چه خواهد بود؟ يَعْمَلُونَ وَلا يَعْلَمُونَ به همین زودی می رسند به دنیایی که يَعْلَمُونَ وَ لا يَعْمَلُونَ دارد که اون واصل بن عطاء از بزرگان علمای تاریخ اسلام او می گوید که کان الحسن بن علی علیه السلام علیه سیمأ الانبیأ و بهأ الملوک امام حسن مجتبی ؟ع؟ چهره اش چهره ی انبیاء بود قداست و طهارت و نورانیت،نورانیت انبیاء بود ولی هیبت،هیبت سلاطین بود.همان هیبتی که پادشاهان دارند.امام مجتبی ؟ع؟ از جهت هیبت،هیبت سلاطین بود و از جهت نورانیت و قداست،نورانیت انبیاء بود حتی صدیقه ی کبری ؟ع؟ دارد که عرض کرد به پدر بزرگوارشان هذان ابناك حسن و حسین دوفرزندان تو هستند.حالا عطیه ای به اینها عنایت کن به هر کدامشان فرمود: أَمَّا اَلْحَسَنُ فَنَحَلْتُهُ هَيْبَتِي وَ سُؤْدُدِي نسبت به حسنم هیبت خودم را و بزرگی خودم را به او دادم  وَ أَمَّا اَلْحُسَيْنُ فَنَحَلْتُهُ سَخَائِي وَ شَجَاعَتِي به حسین ؟ع؟ هم سخاوت خودم را دادم و شجاعت خود را دادم.همه نور واحدند اما در هر کدام صفتی بروز بیشتری دارد ولذا همشون نورٌ واحد هستند و در همه ی کمالات هم متحدند ولی هر کدام بر حسب شرایط زمانی شان صفت بیشتری درشان بروز بیشتری کرده ولذا امام حسن مجتبی هیبت خاصی داشت وقتی فرشی پهن می کردند مقابل درب خانه شان و می نشستند مثلا به قدری که حالا تفرجی شده باشه مردمی که رفت و آمد می کردند تا می رسیدند اون نقطه ای که امام نشسته از هیبت امام گویی که قادر به حرکت نمی شدند می ایستادند رهگذرها می ایستادند آنجا راه بند می آمد.وقتی متوجه می شدند آقا برمی خواستند به داخل خانه می رفتند که مردم آزاد حرکت کنند به مکه وقتی که تشریف فرما می شدند 25 بار یا 20 بار حج پیاده رفتند در یکی از این سفرها مردم هم همراهشان بودند هر کدام که می رسیدند پیاده می شدند چون می دانستند امام مجتبی پیاده حرکت می کند مردم می رسیدند پیاده می شدند.خب راه زیاد بود خسته می شدند.عاقبت شکایت کردند به سعد بن وقاص که شما وساطت کن شفاعت کن پیش آقا که آقا سوار شوند که ما هم سوار بشویم ما خجالت می کشیم ایشان پیاده می روند ما سوار بشویم.سعد آمد خب از اصحاب پیغمبر بود عرض کرد مطلب اینه.مردم چنین تقاضایی دارند.فرمود نه ما با خدا عهد کرده ایم من و برادرم حسین باید پیاده برویم.ولی خب راهمان را جدا می کنیم از آنها که آنها آزاد باشند در رفتن.رسول خدا رفتارشان با این دو بزرگوار عجیب بوده.واقعا خیلی عجیبه که حالا کسی روی منبر نشسته حرف می زند اگر پسرش هم بیاد بچه ی کوچک بخوره زمین دیگر خودش نمیاد پایین که اون را بلندش کند که خب مردم بلندش می کنند.آقا رسول الله حالا چنین روی منبر نشسته خطبه دارد انشای سخن دارد در همان حال امام حسن وارد شد و پیراهن بلندش برپایش پیچید.خورد به زمین.تا خورد رسول خدا خودش از منبر پایین آمد رفت و بلندش کرد و آورد روی دامنش نشاند روی منبر برد بغلش نشاند بعد می فرمود این حسن و حسین من دو ریحانه ی من هستند.من مامورم آنها را دوست بدارم یعنی اون مساله ی محبت من نسبت به اینها نه اینکه حالا چون من پدر هستم جدشان هستم محبت می کنم اینجور نیست.من مامورم از جانب خدا آنها را دوست بدارم و بگو خدایا اینها را من دوست دارم تو هم دوست بدار هرکه اینها را دوست بدارد که می فرمود:هر که آنها را دوست بدارد مرا دوست دارد.هرکه مرا دوست دارد خدا را دوست دارد و هرکه خدا را دوست دارد به بهشتش داخل می کند.توو کوچه وقتی گاهی عجیبه می رفتند مثلا و امام حسن و امام حسین بازی می کردند پیامبر اکرم می دوید دنبال آنها توو کوچه که اونها را بگیرد.آنها هم بچه بودند این طرف فرار می کردند آن طرف فرار می کردند دنبالشان می رفت تا می گرفت آنها را روی دوشش سوار می کرد.یکی روی دوش چپ یکی روی دوش راست.یک وقتی که حرکت می کردند یکی از اصحاب آمد گفت:یا رسول الله؛ خب این هر دو برای شما سنگین است یکی بر ما عنایت کن من بردارم.فرمود نه.من مامورم نسبت به آنها محبت کنم.بعد مولی المتقین ؟ع؟ آمد جلو یا رسول الله یکی از آنها را من بردارم.بعد اینجا خطاب کرد رسول خدا به امام حسن،حسن دوست داری روی دوش پدرت بروی یا نه؟حسن گفت:نه یا جداه من دوش شما را بیشتر دوست دارم تا روی دوش پدرم باشم.به حسین ؟ع؟ اشاره کرد حسینم دوست داری روی دوش پدرت سوار بشوی؟گفت نه یا جداه من دوش تو را محبوب تر دارم از دوش پدرم.این همه محبت و عنایتی که رسول خدا دارد می خواست بفهماند به امت اسلامی که اینها اگر وقتی یکی شان صلح کرد و یکیشان قیام کرد کسی حق اعتراض بر اینها ندارد.  اِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا هر دو امامند حجت منصوب از قِبَل خدا هستند حالا چه به حسب شرایط زمان قعود کنند و مصالحه کنند که بر حسب شرایط زمان قیام کنند و نهضت کنند.شما وظیفه دارید دنبالشان تبعیت کنید به هر حال امام مجتبی ؟ع؟ خیلی خون دلها داشت از دست مردم زمانشان وقتی که مسموم شد در همان حالی که بدن مبارکش به شدت رنج دیده بود ذو الجلاده آمد خدمتشان در همان حال گفت:اذنی یا بن رسول الله مرا موعظه ام کن.حالا در اون حالی که انسان در حال احتضاره حال و حوصله این را ندارد که حرف عادی بزند ولی در همان حال شروع کرد موعظه کردن، ا[ِسْتَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّلْ زادَکَ قَبْلَ حُلُولِ اَجَلِکَ](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/6584/76751/%D8%AF%D8%B1%D8%B3%D9%87%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AD%D8%B3%D9%86-%D9%85%D8%AC%D8%AA%D8%A8%DB%8C-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85#TextH356684I8661) خودت را آماده ی این سفر مرگ کن.زاد و توشه ی خود را فراهم کن تا مرگ فرا نرسیده [حَصِّلْ زادَکَ قَبْلَ حُلُولِ اَجَلِکَ وَاعْلَمْ اَنَّکَ تَطْلُبُ الدُّنْیا وَالْمَوْتُ یَطْلُبُکَ](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/6584/76751/%D8%AF%D8%B1%D8%B3%D9%87%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AD%D8%B3%D9%86-%D9%85%D8%AC%D8%AA%D8%A8%DB%8C-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85#TextH356684I8661) بدان تو دنبال دنیا می روی مرگ هم دنبال تو می رود در همان لحظه ای که دنبال دنیا می روی به آغوش مرگ نیفتی اعْلَمْ اَنَّکَ تَطْلُبُ الدُّنْیا وَالْمَوْتُ یَطْلُبُکَ در همان حال دید که حال آقا منقلب شد و حال تهوع بر ایشان عارض شد.دید لخته های خون از حلق مبارکش در میان تشت ریخت.تعجب کرد یا بن رسول الله چرا به این حال شما مبتلا شدید؟فرمود: مسمومم کردند.چرا معالجه نمی کنید؟فرمود:مرگ قابل معالجه نیست.یعنی این دیگر آخرین بار است که امام ؟ع؟ باید دیگر وداع کند ولذا در همان حال برادرش امام حسین وارد شد.دو برادر دست در آغوش هم امام حسن در آغوش برادرش امام حسین ؟ع؟ وصیت هایی دارد و عاقبت در آغوش برادرش حسین ؟ع؟ به عالم قدس ارتحال پیدا کرد.صلی الله علیک یا مولانا یا ابا محمد المجتبی یا بن رسول الله.پروردگارا به حرمت امام مجتبی ؟ع؟ در فرج امام زمان تعجیل بفرما.قلب ما را منور به نور محبتشان بگردان.توفیق بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما.مریض های ما را لباس عافیت بپوشان.گذشتگان ما را قرین رحمت بفرما.حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما.رحم الله من قرء قاتحة مع الصلوات